

درنگ

درنگ با مژگان ایلانلو؛ روایتی از تغییر، زندان و مبارزه زنان ایران

رویا کریمی مجد

کمتر از یک دقیقه پیش



برنامه «درنگ» بازگشت به تجربه‌هایی است که مسیر زندگی انسان‌ها را تغییر داده‌اند؛ به لحظه‌هایی که باورهای پیشین فرو ریخته‌اند، انتخابی تازه شکل گرفته و بهای آن انتخاب، بر زندگی و حتی بر جسم آدمی نقش بسته است. این برنامه تنها در پی بازگویی آنچه بر مهمانانش گذشته نیست؛ می‌کوشد دریابد آن تجربه‌ها با آنان چه کرده و چگونه از انسان دیروز، انسان امروز را ساخته است.

مهمان نخستین قسمت «درنگ» مژگان ایلانلو، مستندساز، نویسنده و از چهره‌های معترض به حجاب اجباری است که برای سفری کوتاه به منچستر سفر کرده است.

کتاب «نفس دوم»، روایت او از بازداشت و زندان در جریان اعتراضات «زن، زندگی، آزادی»، فقط خاطرات شخصی یک زندانی سیاسی نیست؛ سندی از مبارزه زنان در جمهوری اسلامی و تلاشی برای ثبت تجربه زنانی است که بخشی از تاریخ معاصر ایران را نه از بیرون، بلکه با زندگی، بدن و آزادی خود تجربه کرده‌اند.



↓ [لینک مستقیم](#) ✓

↗ [بازکردن در پنجره جدید](#)

از کوچه زیبا تا منچستر

نخستین تصویری که از مژگان ایلانلو در ذهن دارم، به سال ۱۳۷۶ و دفتر مجله «زنان» در کوچه زیبا، حوالی میدان هفت تیر تهران، بازمی‌گردد: دانشجوی جوان فلسفه‌ای با چادر مشکی، پسرچه‌ای در آغوش و شوری که به او می‌گفت جهان را می‌توان تغییر داد.

نزدیک به سه دهه بعد، از او پرسیدم اگر آن زن جوان، مژگان ایلانلوی امروز را در منچستر می‌دید، چه چیزی را در او می‌شناخت و چه چیزی را باور نمی‌کرد؟

ایلانلو می‌گوید گاهی دلش برای خوش‌باوری‌ها و حسن‌ظن آن سال‌های خود تنگ می‌شود؛ برای زنی که گمان می‌کرد اگر جامعه در مسیری نادرست حرکت می‌کند، احتمالاً خطایی رخ داده که می‌توان با گفت‌وگو و یادآوری آن را اصلاح کرد. او اکنون می‌گوید از آن صداقت سوءاستفاده شد؛ با این حال، از یک تصمیم خود خرسند است: این‌که در این مسیر سی‌ساله، فرمان زندگی‌اش را به سوی «حقیقت» چرخاند و به حق مردم وفادار ماند.

نخستین تَرک در باورهایش به سال‌های پایانی دبیرستان و انتشار زمزمه‌هایی درباره اعدام‌های تابستان ۱۳۶۷ بازمی‌گردد. ایلانلو به یاد می‌آورد که در گوشه حیاط مدرسه از هم‌کلاسی‌هایش پرسید: «به نظرتون امام ممکنه اشتباه کنه؟»

وقتی پاسخ روشنی نیافتند، پرسش را با معلم‌شان در میان گذاشتند. پاسخ معلم، شعری از مولانا بود با این مضمون که مرید نباید در کار مراد تردید کند. پرسش اما از ذهن او بیرون نرفت. حوادث پس از انتخابات ۱۳۸۸ این روند پرسشگری را شتاب بخشید و سرنگونی هواپیمای مسافربری اوکراینی به دست سپاه پاسداران، تردیدهای انباشته او را به خشم تبدیل کرد.



ایلانلو می‌گوید از دستگاه ارباب و نیروهای امنیتی نمی‌ترسد. آنچه او را عمیقاً هراسان می‌کند، نفرت انسان‌ها از یکدیگر است؛ نفرتی که می‌تواند جامعه را از درون ویران کند.

برداشتن حجابی که روزی خود انتخاب کرده بود

ایلانلو می‌گوید چادر را در کودکی و با انتخاب خود، به نشانه «انقلابی بودن» پوشیده بود. اما با گذشت زمان و مطالعه بیشتر، به این نتیجه رسید که حجاب اجباری نه مبنای شرعی استواری دارد و نه از تعریف قانونی روشنی برخوردار است.

در جریان اعتراضات سال ۱۴۰۱، ابتدا تصویری بدون حجاب اجباری از خود در خیابان منتشر کرد. انتشار عکس دیگری از او در یک رستوران در هشتم مهرماه بازتاب گسترده‌ای یافت. مأموران امنیتی هفده روز بعد، در ۲۵ مهر، به خانه‌اش رفتند و او را بازداشت کردند.

این لحظه در «نفس دوم» با نگاه یک مستندساز ثبت شده است: «من اما حواسم فقط به اجزا صحنه بود به این‌که چقدر این سکانس سینمایی درست از آب در آمده، میزانشن و دکوپاژ عالی است. مرد مأمور، جوان و قوی هیکل با کت و شلواری خوش دوخت در زاویه‌ای ضد نور ایستاده و سایه بلندش، تمام اندام کوتاه‌قد و کوچک زن دست‌و‌صورت نشسته با مانتوی سورمه‌ای کهنه را تسخیر کرده است. گاهی نیزه‌های تیز شعاع آفتاب صبحگاهی از درزهای دست و بدن مرد قوی هیکل رد می‌شد و به روی بدن زن ایستاده در کنج سالن می‌افتاد».

دیالوگ‌ها درست بود، مرد مأمور به خوبی در نقش فرو رفته و کلمات را با ابهت و اقتدار ادا می‌کرد. تنها بخش ناهمگون صحنه، صدای انبوه گنجشک‌ها و بلبلان خرمایی بود که روی شاخه‌های بلند درختان کهنسال حیات خانه‌مان آواز می‌خواندند، این موسیقی متن مناسب یک صحنه اکشن پلیسی نبود».

طنز نیز در روایت او ابزاری برای مقاومت است. بازپرس امنیتی کتاب با کت‌وشلوار و «دمپایی مشکی لَخ‌لَخی» ظاهر می‌شود. ثبت همین جزئیات ظاهراً کوچک، هیمنه قدرت را فرو می‌ریزد و مأمور امنیتی را از موجودی هولناک به انسانی مضحک و معمولی تبدیل می‌کند.

ایلانلو می‌گوید از دستگاه ارباب و نیروهای امنیتی نمی‌ترسد. آنچه او را عمیقاً هراسان می‌کند، نفرت انسان‌ها از یکدیگر است؛ نفرتی که می‌تواند جامعه را از درون ویران کند.

زندان قرچک برای مژگان ایلانلو فقط محل حبس نبود؛ مکانی بود برای مواجهه با زنانی که معمولاً از روایت رسمی جامعه و گاه حتی از روایت جنبش زنان کنار گذاشته می‌شوند: زنان بندهای مواد مخدر و جرایم مالی و کارگران جنسی.

او از زنانی سخن می‌گوید که زیر فشار هم‌زمان فقر، خشونت، تبعیض و فقدان آموزش و حمایت اجتماعی گرفتار شده‌اند. به باور ایلانلو، دفاع از حقوق زنان تنها هنگامی معنا پیدا می‌کند که صدای این زنان ناشناخته و فراموش‌شده نیز شنیده شود. به این ترتیب، هرچه روایت «نفس دوم» پیش می‌رود، کتاب کمتر درباره «من چه کشیدم» و بیشتر درباره «من چه دیدم» می‌شود.

ایلانلو تفاوت نسل خود با این دختران را بیش از هر چیز در نسبت آنان با ایدئولوژی می‌بیند. نسل او آماده بود زندگی روزمره را فدای آرمان‌های بزرگ کند؛ اما نسل جوان، به تعبیر او، عمل‌گراتر، خیامی‌تر و دلبسته زندگی در اکنون است. با این همه، هیچ تجربه‌ای را در تاریخ مبارزات اجتماعی شکست‌خورده نمی‌داند. از نگاه او، این مبارزه به دو امدادی می‌ماند که در آن هر نسل، ادامه راه را از نسل پیشین تحویل می‌گیرد.

رویا کریمی مجد



رویا کریمی مجد روزنامه‌نگاری را در سال ۱۳۷۱ در ایران آغاز کرد و در اردیبهشت سال ۱۳۸۷ به رادیو فردا پیوست. او در سال ۲۰۱۵، میکروفن طلایی جشنواره رادیویی نیویورک را به خاطر تهیه برنامه رادیویی «سنت تیغ» دریافت کرد.

این مطلب بخشی از:

درنگ

پادکست

فراتر از خبر

بایگانی

ایران